

پاسخهای جناب سلطان علی کشتمند،

یکتن از بنیادگذاران

ح.د.خ. ا. و نخست وزیر سابق افغانستان

به پرسشهای فیاض نجیمی بهرمان گرداننده سایت «دیدگاه»

فیاض نجیمی بهرمان: اجازه بدهید در آغاز یک نکته را خدمت خوانندگان روشن نمایم، پرسشها و پاسخهایی که اکنون از نظر شان میگذرد به گذشته تاریخی نمی پردازد. من میدانم که در ذهن عده یی زیادی ممکن پرسشهایی باشد که تا هنوز پاسخ دریافت نکرده اند. اما به باور من اینگونه دلمشغولی ها صرف سبب هدر رفتن زمان و انرژی میگردد؛ از سوی دیگر بحث گذشته جنبش روشنفکری و چپ کشور مسأله ایست در حوزه تحقیق. در عین حال شما جناب کشتمند از دید خود در خاطرات تان به پاره یی از مسایل پرداخته اید. لذا مکت بالای گذشته را کنار میگذاریم و به آینده نظر میافکنیم، زیرا پرداختن در باره آینده، بدون شک، کار دشواریست و به «نقشه راه» نیاز دارد. بنابراین کمی بلند پروازانه میخوام بگویم، این پرسش و پاسخ به منظور آینده است و از جاییکه ایستاده ایم به آینده باید نظر افکنیم.

سلطان علی کشتمند: پیش از طرح پرسش ها و ارائه پاسخ ها، میخوام موافقت خویش را با شما اعلام بدارم که درست است به آینده بنگریم، ولی آینده ای بدون گذشته و حال نمیتواند وجود داشته باشد و این امر درمورد جنبش چپ و دموکراتیک در افغانستان نیز صادق است. در صحبت من در اینجا از تجارب گذشته صرف در صورتی یادآوری خواهد شد که پایه ای برای استدلال در رابطه به مسایل آینده باشد. همچنان قابل توضیح است که در این پرسش ها و پاسخ ها روی صحبت ما با رفقا و دوستان، اعضای حزب دموکراتیک خلق افغانستان و متحدان پیشین آن خواهد بود و بقرار معلوم شما در این پرسش نامه خویش برخی از گمانه زنی ها، اندیشه ها، دغدغه ها و نگرانیهای برخی از رفقا و دوستان مان را بازتاب خواهید داد و در رابطه به آینده جنبش پرسش هایی را مطرح خواهید کرد و یا من به آن خواهم پرداخت. ولی در پیشاپیش لازم به تذکر میدانم، من در حالیکه بر پایه باورهای دیرین خویش به هریک از افراد و سازمان های گوناگون در جنبش چپ و دموکراتیک کشور دوستی و احترام ابراز میدارم، در حالیکه به اندیشه های آنان ارج بزرگ میگذارم و در حالیکه شخصاً عضویت هیچیک از احزاب و سازمان ها را ندارم و خواهان هیچگونه امتیاز، موقف یا مقام برای خود نیستم، ولی آرزومند همبستگی و پیروزی درکار و پیکار مشترک دوستان عزیز دیرین هستم و همیاری آنان را ضامن پیروزی جنبش می پندارم.

فیاض نجیمی بهرمان: بسیار خوب، حال اگر اجازه باشد بحث مانرا از بنیاد گذاری «کانون پژوهشگران افغانستان» آغاز می نمایم. اگر اشتباه نکنم، شما طراح بنیاد گذاری «کانون پژوهشگران افغانستان» هستید. کانون چی میخواد انجام دهد؟

سلطان علی کشتمند: من در بنیادگذاری کانون پژوهشگران افغانستان همراه با گروهی از دانشمندان، پژوهشگران و فرهنگیان جامعه پناهندگان افغانستان در اروپا سهم داشتم و خیلیها خوشنود و سپاسگزارم که ایشان در این کار اجتماعی و فرهنگی با هدف و با دورنمای روشن همراهی و همکاری کردند. این یکی از نمادهای انسان باوری و همبستگی فرهنگی و اندیشه یی است که گروه قابل ملاحظه ای از شخصیت های

اجتماعی و فرهنگی با حفظ اندیشه و پیشینه سیاسی خویش گردهم آمدند و بگونه مستقیم و غیر مستقیم باور و اعتماد خویش را در رابطه به کانون، هویت و ماهیت آن ابراز داشتند.

کانون بعنوان یک نهاد اجتماعی و فرهنگی بخاطر تحقق هدف عمده خویش، تشویق دانش پژوهی و ترویج راهکارها و روش های مناسب وکارآمد برای روآوری به پژوهش و خواندن و به کار بستن پژوهشها در رابطه به برخی از مسایل بنیادی و نهادی در افغانستان و برای افغانستان تلاش می نماید. اهداف عمده کانون در بنیاد نامه آن رده بندی گردیده است و برپایه اصول فکری معین ارزیابی و توضیح برخی از حقایق تاریخی و فرهنگی و رویدادهای سیاسی پیشین را برعهده میگیرد که تاکنون ناگفته باقی مانده اند و یا دگرگون بیان گردیده اند. اشکال مهم تبارز کارهای کانون با راه اندازی همایش ها و گفتمان ها، چاپ فصلنامه علمی - پژوهشی، نشرات انترنتی و چاپ و نشر آثار پژوهشی، انجام میگیرد. البته اجرای وظایف مطروحه دربنیادنامه کانون به تدریج متناسب به امکانات مادی و انسانی و جلب همکاریهای علمی - فرهنگی هموندان و همکاران امکان پذیر خواهد شد.

کانون پژوهشگران افغانستان تلاش می نماید که درکار بزرگ پژوهش و دانش پژوهی در درون افغانستان و در برون برای آن، در ردیف نهادهای دیگر مشابه، شخصیت های اجتماعی و فرهنگی و منتقدان آزاد اندیش، نقش معینی اداء نماید. هرگاه کانون بتواند انگیزه ها و امکاناتی را برای دانش پژوهی بویژه درمیان جوانان پدید آورد، به یکی از هدف های بنیادی خویش دست خواهد یافت. البته جای شگفتی نیست که برخی از هموندان کانون هم اکنون ترغیب شده اند که آموزش عالی را پس از گسست درازمدت درسالهای مهاجرت ازسر بگیرند. سازماندهی کارهای پژوهشی شماری از پژوهشگران علاقمند و نشر و پخش آثار پژوهشی ایشان یکی از وظایف کانون است که قابل دسترس میباشد.

فیاض نجیمی بهرمان: اما بیوگرافی شما همه اش با سیاست و دولتمداری در پیوند بوده است. از تجارب و کارکردهای شما در حکومت بویژه در زمینه های اقتصادی و اجتماعی پیداست که سیاست های حزب و دولت را دراین زمینه ها رهبری می کردید. آیا کار شما بیشتر سیاسی بود یا اقتصادی - اجتماعی؟ و آیا «کانون پژوهشگران» هم ادامه یی سیاست اما به نوعی دیگر تلقی شده می تواند؟

سلطان علی کشتمند: نخست باید توضیح نمایم که من چه پیش از تشکیل حزب دموکراتیک خلق افغانستان و چه پس از آن پیوسته در رابطه به مسایل اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی می اندیشیدم. در واقع رشته آموزشی و تخصصی من نیز این مسایل بوده است. در دوران اپوزیسیون من دراین بخش ها کار میکردم و مطالبی در رابطه به آنها بویژه درحدود یکصد شماره جریده پرچم ارگان مرکزی حزب، نوشتم. درسال های حاکمیت حزب با ماهیت مردمی، من درمقام صدراعظم افغانستان به امور اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی می پرداختم و براساس اصول، نظام و قوانین و تفکیک صلاحیت ها و مسئولیت ها، حکومت یا شورای وزیران موظف به کار دراین عرصه ها بود. تجربه نشان میدهد که کار مؤثر و مفید، دلسوزانه و متعهدانه بربنیاد سیاست های حزب و برنامه های آن ازسوی شورای وزیران در زمینه رشد و توسعه اقتصاد و فرهنگ و تمام عرصه های امور اجتماعی گام های استواری به پیش گذاشته میشد و درجهت تأمین توده های مردم از لحاظ مادی و رشد فرهنگی پیشرفت های چشمگیری دست میداد. از جمله در طی سالهاییکه من بعنوان صدراعظم کار میکردم از طریق ایجاد ذخایر بزرگ و مستمر محصولات کشاورزی و صنعتی شامل تمام نیازمندی های اولیه مردم و کنترل بهای آنها در بازار و عرضه مواد کوبونی رایگان برای خانواده های دارای درآمدهای ثابت و نیازمندان، قحطی و گرانی بی رویه مهار میشد و زمینه های اشتغال زایی از طریق سرمایه گذاری های بزرگ دولتی و تاحدودی خصوصی بطور کلی در زیرساخت های اقتصادی، فراهم میگردد و راه رسیدن به مدارج بالا در جامعه از لحاظ اجتماعی و فرهنگی درپیش رو بود. ولی همه این تلاش ها درنیمه راه متوقف ماند و حاکمیت

نیروهای بنیادگرای محافظه کار نه تنها سد راه پیشرفت گردید، بلکه هر آنچه را که از گذشته حراست گردیده و یا از نو ساخته شده بود به باد فنا داد و سال های بعد هرگونه امکانات رفاهی را از مردم گرفت. من به این باور بودم و هستم که پیش و بیش از همه، باید به بهبود اقتصاد کشور و شرایط زندگی مردم پرداخت. توجه به این امر مهم نه تنها از لحاظ اهمیت بزرگ انسانی آن که هدف اصلی را تشکیل میکرد، میتوانست سیاست های حزب را در رابطه به جلب رضایت، آراء، افکار و نظریات مردم بسوی صلح و امنیت و زدایش تنش ها و آشوب ها پیروز بسازد.

من بعنوان صدراعظم طی تقریباً ده سال با چنین اندیشه ها و باورها همراه با شمار بزرگی از بهترین کادرها، کارمندان و کارشناسان فعالانه کار میکردم و این برنامه های کاری از سوی گروه های بزرگ مردم و سازمانهای حزبی و اجتماعی پشتیبانی و همکاری میشد. من در این رابطه ها بگونه مشخص در کتاب خاطرات خویش مطالب زیادی برپایه شواهد، اسناد و مدارک نوشته ام و تجربه زندگی، یادها و خاطره های بخش های بزرگی از مردم، خود بر حقانیت و سودمندی راه و سیاست های اتخاذ شده گواهی میدهد. همین اکنون در درون کشور نسل های تجربه دیده و سالخورده به نسل های جدید و جوانان از گستره تأثیر مثبت و سازنده سیاست ها و کارکردهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی سال های ۱۳۶۰ خورشیدی برابر با ۱۹۸۰ میلادی یاد آوری می نمایند و آن سال ها را بعنوان دورانی می شناسند که رفاه نسبی برای گروه های بزرگی از مردم بوجود میآمد، تفاوت های بزرگ طبقاتی از لحاظ درآمدها و داراییها در جامعه و بیکاری و فقر گسترده وجود نداشت، گرانی و قحطی، فساد اداری و کشت و قاجاق مواد مخدر مهار می گردید و کشور از لحاظ اجتماعی و اقتصادی برغم تداوم جنگ و ویرانی و هزینه های گران آنها، پیوسته بازسازی میشد و پیشرفت های نسبی در عرصه های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی دست میداد.

در اینجا من میخواهم که به دو نکته اشاره نمایم: نخست اینکه تجربه نشان داد که در شرایط کشوری مانند افغانستان برپایه تفکیک قوای دولت و وظایف دولتی، وجود حکومت به رهبری صدراعظم که مسئولیت امور و توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را بر عهده بگیرد، لازمی است. نکته دوم اینکه در زمینه کار با مردم و برای مردم پیشبرد سیاست های اقتصادی - اجتماعی مطرح است، نه سیاست بازی ها و سیاست ورزی ها. در رابطه به پرسش شما بگونه مشخص: تجربه ما نشان داد که چگونه سیاست بر اقتصاد و امور اجتماعی و فرهنگی تأثیر وارد میکرد و چگونه بصورت متقابل کارهای اقتصادی و اجتماعی سیاست ها را اصلاح و تحقق می بخشید.

و اما در مورد بند اخیر پرسش شما باید گفت که هر سازمان و نهادی دارای برنامه ها و سیاست های معین خود است. کانون پژوهشگران افغانستان نیز استثنا نیست، ولی یکی از وظایف برنامه یی آن توضیح سیاست و ارائه پیشنهاد های سیاسی است و نه اینکه خود مجری آن سیاست ها باشد. منظور در اینجا سیاست های دولتی و حزبی است. اگر من درست فهمیده باشم شما با این پرسش خویش در واقع میخواهید به نگرانی های برخی ها اشاره نمایید که مبدا من بخواهم برپایه پیوندهای حزبی پیشین خویش تلاش نمایم تا کانون را به ابزاری برای سربازگیری در خدمت یا پیشبرد سیاستهای این یا آن حزب و سازمان سیاسی قرار بدهم. نه، اینطور نیست و اینکه از گذشته و از جهات مثبت راهکارها و حزب پیشین ما حرف میزنم، بمعنی سیاسی ساختن کانون نمی باشد. من در حالیکه نسبت به گذشته خویش صادق بوده ام، به بنیادنامه کانون نیز با صداقت برخورد می نمایم که کانون پژوهشگران بعنوان یک نهاد اجتماعی و فرهنگی غیر حزبی و غیر وابسته باقی خواهد ماند، برغم اینکه من و دیگر هموندان و همکاران آن با چه اندیشه یا پیشینه سیاسی و حزبی باشند.

فیاض نجیمی بهرمان: کاملاً درست فرمودید، اما بعضی ها واقعا نگرانی دارند که در هر حال بعد سیاسی شخصیت تان می تواند بر کانون سایه بیا فگند. من به این باورم، که اگر سیاست از علم و فرهنگ فیض گیرد،

ما یک گام به سوی مدرن شدن میگذاریم. اما اگر این دو حوزه به ویژه پژوهش سیاسی گردد، گامی به عقب برداشته ایم. شما این مرز ها را چگونه می بینید؟ آیا نیاز به تداخل میان این دو عرصه وجود دارد؟

سلطان علی کشتمند: ملاحظه می فرمایید که سیاست یک مفهوم یا مقوله انتزاعی نیست و چنان با زندگی انسان ها و خصوصیات جامعه در می آمیزد که گویا با آنها عجین گردیده باشد. بررسی ویژگیها و اوضاع و احوال مشخص یک کشور و چگونگی زندگی مردم و راه های تغییر و بهبود آن با سیاست رابطه تنگاتنگ دارد. بگونه مثال، مطالعه ساختار و آرایش طبقاتی و تناسب نیروهای اجتماعی و اینکه در جامعه نباید فقر یا دست کم تفاوت های بزرگ میان تهیدستان و ثروتمندان وجود داشته باشد، یک مسأله سیاسی است که باید مورد پژوهش قرار بگیرد. نمیتوان بدون مطالعه دقیق، درباره، تصویری تجریدی و ذهنی گرایانه ارائه داد.

منظور از سیاست از نگاه ما قدرت طلبی، انحصار گری و رقابت های نامشروع و یا آلوده ساختن آن با انواع نیرنگ ها، بی صداقتی ها، دروغ پردازی ها و افتراها نیست. از دید ما اینگونه سیاست ورزی ها معروف به سیاست های ماکیاولیستی است. ماکیاولی سیاست پرداز ایتالوی به سیاستمداران تجویز میکرد که میتوانند اخلاقیات را نادیده بگیرند، دروغ بگویند و از هر وسیله ای برای رسیدن به هدف استفاده نمایند. ما به این باور هستیم که سیاست با بدبینی همراه نگردد و واقعیت ها نادیده گرفته نشود، در غیر آن همه چیز سیاه جلوه گر خواهد شد. سیاست باید با دانش و فرهنگ همراه گردد و آینده نگر باشد و آفرینش و امید را در میان مردم تبلیغ نماید.

بنابراین، کانون به سیاست و توضیح آن می پردازد، سیاست های درست و جاگزینی نظام استوار بر دموکراسی و عدالت را بسود توده های مردم تائید و تبلیغ می نماید. باید توضیح گردد که کانون سیاست ها بی تبلیغ خواهد کرد که به درستی آنها باور دارد و پیشینه سیاسی و بافت فکری اکثریت اعضای آن به این باورها پابند اند. البته همانگونه که شما اشاره کرده اید، کانون به وسیله پیشبرد سیاست های معین این یا آن گروه و نیرو مبدل نخواهد شد. ولی در میان اینکه کانون به توضیح سیاست پردازد و درباره پژوهش نماید و در عین زمان پژوهش سیاسی نگردد، مرز خیلی ها باریک است. بگونه مثال: میتوان شرایط سیاسی پس از انتخابات افغانستان را به تحلیل گرفت و در عین زمان مسأله چه باید کرد را از سوی نیروهای دموکراتیک و دادخواه مطرح ساخت. آیا اینچنین پژوهشی سیاسی شده است یا نه؟ به باور من این نه تنها یک ضرورت، بلکه وظیفه است و با هدف های کانون مغایرت ندارد.

فیاض نجیمی بهرمان: در ادامه نگرانی ها میخوامم باز هم یک پرسش را مطرح کنم. گاهی چنین الفأ می گردد که «کانون پژوهشگران افغانستان» یک ساختار جانبدار در چند سو - قومی، زبانی و سازمانی - است. ارچند در اسناد کانون از چنین گرایش خبری نیست. البته کانون نه یک سازمان سیاسی است و نه هم یک ساختار بسته. انگیزه ای چنین برخورد ها با کانون چی می تواند باشد؟

سلطان علی کشتمند: من پس از تشکیل کانون در یکی از نخستین سخنرانی های خویش توضیح کرده ام که کانون یک نهاد اجتماعی و فرهنگی است و نه یک حزب و سازمان سیاسی که ملاحظات سیاسی را بگونه الزامی در نظر بگیرد و برپایه بنیادنامه خویش هیچگونه قید و شرط جناحی، گروهی و قومی را نمی پذیرد. شاید برخی ها گرایش یا پیشداوری خویش را بجای واقعیت میگیرند و پژوهش را که نمیتواند قومی باشد، آنچنان می انگارند. کانون نه تنها یک نهاد قومی نیست، بلکه فراقومی و منطوقوی نیز است. چنانکه نه تنها همکاری ها از سوی دانشمندان و دانش پژوهان کشور، بلکه از سوی دانشمندان، افغانستان شناسان و خاور شناسان نیز پذیرفته می شود که در رابطه به افغانستان بر پایه واقعیت های عینی و تاریخی بسود توده های مردم به پژوهش می پردازند. افزون برآن، کانون پژوهشگران خود را یگانه نهاد پژوهشی نمی پندارد و در اندیشه و در پی انحصارگری این یا آن عرصه پژوهش علمی برای افغانستان نیست و صرف میخواد که

در قطار پژوهشگران امروز و آینده کشور و سازمان های آنان آنچه میتواند انجام دهد. بدینگونه، کانون متشکل از گروهی از هموندان و همکاران است که با همدیگر تاکنون زبان مشترک، کار و همکاری یافته اند و آرزومندیم که این دایره گسترده تر گردد.

فیاض نجیمی بهرمان: در اینجا خیلی علاقمندم به یک تبصره دیگر نیز اشاره نمایم که گفته می شود: در کانون افرادی با گرایشات تجزیه طلبانه بر محور فدرالیسم گردهم آمده اند. اندیشه فدرالیسم یک مقوله جدید نیست. در کار های تحقیقاتی که انجام میدهم به اسنادی برخورده ام که ج.د.خ.ا - جناح پرچم - حنا در زمان پیش از 7 ثور 1357 نظریه فدرالی را به تأیید رهبری خویش مطرح کرده بود. اما متأسفانه فرهنگ آموزش و خود آموزی از یکسو و نبود فرهنگ «مفاهمه و ارتباط» در میان اعضای ج.د.خ.ا از سوی دیگر سبب شده است که عده یی تعبیر های نمایند که عمدتاً از جو حاکم سیاسی سیراب می شود. آیا «کانون پژوهشگران افغانستان» واقعا هدف پنهانی دیگری هم دارد، که بر پایه نظریه فدرال استوار باشد؟

سلطان علی کشتمند: نخست باید گفت که چنین گمانه زنی ها فرا واقعی است، زیرا فدرالیسم نه تنها به مفهوم تجزیه طلبی نیست، بلکه تحکیم کننده پیوندهای اعتماد و اتحاد میان بخش های متشکله مردم، ملیت ها، اقوام و مناطق گوناگون در یک کشور واحد فدرال می باشد. تجربه کشورهای گوناگون و از جمله ایالات متحده امریکا، کانادا، بلجیم، آلمان فدرال، سوئیس و ده ها کشور دیگر گواه بر درستی این امر است. نمونه های بارز کشورهایمانند هند، مالیزیا، اندونیزیا، عراق، فلپین، مکزیکو، برازیل، نایجیریا، افریقای جنوبی، کینیا و چندین کشور دیگر اند که دارای نظام های فدرال یا غیر متمرکز هستند که برپایه سیاستهای تمرکز زدایی دموکراتیک و تقسیم قدرت میان دولت مرکزی و دولت های ایالتی و محلی در عرصه های گوناگون به پیروزی هایی دست یافته و بر گرایشهای تجزیه طلبانه غلبه یافته اند.

بعنوان مسأله ای حایز اهمیت جدی: در صورتیکه یک نظام فدرال برپایه های دموکراتیک استوار باشد، میتواند بقای آن تضمین گردد. فدرال و دموکراسی دوجزء متشکله فدرالیسم دموکراتیک است و بعنوان یک نمونه بارز هند را در نظر میگیریم. فدرال یا دموکراسی، هیچیک به تنهایی نمیتوانست اتحاد واقعی آن سرزمین پهناور با تنوع بزرگ انبیک، زبانی، مذهبی و منطقی آن را حفظ نماید.

نظام های فدرالی مختلفی در جهان وجود دارد و بنابراین، در هر کشوری بافت ویژه قومی، فرهنگی و زبانی و ویژگی های متفاوت آن در نظر گرفته می شود. همچنان در رابطه به این نظام موافقان و مخالفان میتواند وجود داشته باشد، ولی نباید درباره پنیک و نگرانی ایجاد کرد و آنرا مترادف به تجزیه طلبی خواند. هم اکنون در حدود پنجاه درصد جمعیت جهان در تحت نظام های فدرال بسر میبرند و خیلیها موفق هم هستند. باید در نظر گرفت که میان فدرالیسم و کنفدرالیسم از نظر حقوق بین الدول تفاوت بنیادی وجود دارد. زیرا در کنفدرالیسم است که ایالات یا بخش های مختلف بعنوان کشورهای ترکیب کننده، حق تعیین سرنوشت تا مرز جدایی را دارند، در حالیکه فدرالیسم خود زمینه واقعی برای اتحاد و همبستگی میان ملیت ها، اقوام و مناطق مختلف در یک کشور واحد را بوجود میآورد.

این حرف در پرسش شما درست است که جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق افغانستان از همان آغاز به نظریه فدرال برای جامعه کثیرالمله افغانستان توجه داشت. چنانکه طرح موازی قانون اساسی که از سوی آن حزب در سال ۱۳۵۵ خورشیدی مطابق به ۱۹۷۶ میلادی پیش از طرح رسمی آن از سوی کمیسیون معین دولتی مؤظف از سوی دولت جمهوری محمد داؤد انتشار یافت، بطور کُل برپایه نظریه فدرالیسم استوار بود. در آن طرح از خود مختاری های گسترده محلی برپایه ویژگیهای ملی و منطقی بگونه مشخص حرف در میان بود. من افتخار دارم که در آن طرح بنابر وظیفه حزبی آن زمان در تحت رهبری بیروی سیاسی و در رأس شادروان ببرک کارمل نقش عمده داشتم و شماری از فعالان حزبی اگرچه بخاطر پخش آن دستگیر و زندانی شدند، ولی حزب به دفاع قاطع برخاست و در نتیجه مبارزه عمومی بیش از پیش اوج گرفت، گسترده تر و مؤثرتر گردید.

شهید محمد طاهر بدخشی و یاران وی نیز به دفاع از جایگاه و منافع ملیت های تحت ستم، فدرالیزم را بعنوان نماد اتحاد و همبستگی ملی و منطوقی می پنداشتند. همچنان شهید دوکتور نجیب الله در نخستین سال دوران ریاست جمهوری خویش ضمن شرکت در "جرگه سراسری شورای مرکزی ملیت هزاره" از نظریه خود مختاری های محلی که از سوی من مطرح گردید، پشتیبانی ابراز نمود.

اما در رابطه به پرسش شما باید گفت: آنانیکه در کانون پژوهشگران گرد هم آمده اند، وجه مشترک ایشان را علاقمندی به پژوهش علمی تشکیل میدهد و ممکن است اغلب به فدرالیزم نیز باورمند باشند، ولی این یگانه انگیزه برای کار و پیوستگی ایشان نیست. آنان نه تنها به این عقیده نیستند که فدرالیزم مترادف به تجزیه طلبی باشد، بلکه آن را بعنوان یک پیمان ملی برای همبستگی و اتحاد داوطلبانه و محکم در یک کشور واحد می پندارند.

در واقع اصطلاح فدرالیزم برگرفته از واژه فئودس لاتین است که به معنی پیمان، قرارداد و معاهده است. بنابراین، زیرنام فدرالیزم هیچگونه هدف نهانی نمیتواند پنهان باشد، ولی برعکس رد فدرالیزم و رد تمرکز زدایی و تأکید بر گرایشهای مرکز گرایی میتواند پوششی برای تداوم استبداد و سرکوب خواستهای دادخواهانه مردم تلقی گردد که احساس پیوستگی، همیاری و همبستگی مردم را بیش از همه آسیب پذیر تر و شکننده تر میسازد. فشار آوردن از مرکز بر مردم تا نقطه غیر قابل برگشت و ترساندن آنان بنام جدایی طلبی موجب نارضایتی ایشان میگردد و احساس زندگی مشترک در یک کشور واحد و در نتیجه صلح و امنیت را بمخاطره می افکند؛ در حالیکه برای دست یابی به صلح و امنیت در اوضاع و احوال کنونی به دلجویی و دادن اعتماد برای پیوستگی و همکاری ضرورت جدی است.

فیاض نجیمی بهرمان: پس شما فدرالیزم را چگونه می بینید؟ - آیا فدرالیزم از دید شما ایجاد زون های قومی است، یا چیزی دیگر؟

سلطان علی کشتمند: فدرالیزم در همه جا ها دارای الگوی واحد و ساختاری یگانه و یکدست نیست، بلکه گزینه ایست برای رد مطلقیت. بطور کلی، فدرالیزم تضمینی برای جلوگیری از بازگشت به دکتاتوری و روش های متروک نظام های دولتی است. اساس نظام را در یک دولت فدرال چهار عامل ضروری: دموکراسی، خودمختاری، مشارکت عمومی مردم و تقسیم قدرت و صلاحیت های اجرایی، قانون گذاری و قضایی میان دولت واحد و مشترک غیر متمرکز و حکومت های محلی در مناطق مختلف تشکیل میدهد. هم اکنون شمار زیادی از کشورهای پیشرفته و معروف در جهان دارای نظام های دموکراتیک فدرال اند و تقریباً تمام کشورهای متمدن جهان از طریق نظام های غیر متمرکز دموکراتیک که قدرت در میان حکومت مرکزی و حکومت های محلی تقسیم گردیده است، اداره میشوند. ولی در هر حال، تمرکز زدایی دموکراتیک مبتنی بر دموکراسی و تقسیم افقی قدرت، یعنی جدایی و استقلال قوای سه گانه دولت - اجرایی، قانون گذاری و قضایی - خصیصه آنها است. تجربه نشان داده است که فدرالیزم برای کشورهای چند ملیتی و چند زبانی دارای بافت اجتماعی، خصوصیات فرهنگی و ویژگی های معین جغرافیایی، سیستم مطمئن و مناسب برای اداره کشور، برای جلوگیری از بازگشت به شوونیسم و کاهش بیروکراسی میباشد. ولی از سوی برخی ها در برابر آن با اتکا به برداشت های ذهنیگرانه و بدون تجزیه و تحلیل علمی، تاریخی و عینی، برخورد نادرست صورت میگردد. در پاسخ به پرسش شما بگونه مشخصتر باید گفت که فدرالیزم تنها تقسیم کشور به زون های قومی یا جغرافیایی نیست، بلکه ایجاد ساختار و سیستم تصمیم گیری، اجرایی و دولتی غیر متمرکز بر پایه اصل برابری، اصل مشارکت، اصل تقسیم قدرت و در واقع ایجاد یک جامعه دموکراتیک است که باین طریق اصل حکومت مردم بر مردم، یعنی مفهوم اولی و اصلی دموکراسی، تحقق خواهد یافت.

فیاض نجیمی بهرمان: در تجربه تاریخی ما، تقسیمات اداری افغانستان به زون ها و ایجاد شوراهای محلی قدرت و اداره دولتی را - در زمان حاکمیت ج.د.خ.ا - داشتیم که از منظر حقوق دولت نوعی فدرال سازی افغانستان بود. البته این بحثی است بسیار اختصاصی که درک آن برای هر ذهن سیاسی غیر تخصصی دشوار می باشد. در جریان مبارزات انتخاباتی فدرالیزم از سوی برخی از نامزدها مطرح گردید، ولی بجایی نرسید. تقریباً مدل مشابه «هشت زون» را اشرف غنی هم مطرح ساخت و یا دوکتور عبدالله از ایجاد پست نخست وزیر و انتخابی بودن والی ها جانبداری نمود. آیا در زمان حاکمیت ج.د.خ.ا، ایجاد آن سیستم، نفوذ حکومت مرکزی را بر اطراف کاهش نمیداد و گرایش فرار از مرکز را تقویت نمیکرد؟

سلطان علی کشتمند: آری، فدرالیزم در جریان مبارزات انتخاباتی اخیر از سوی برخی از نامزدها برای ریاست جمهوری، مطرح شد و اینکه بازتاب لازم نیافت و ضرورت جدی آن برای جامعه چندین ملیتی افغانستان بدرستی درک نگردید، ضعف استدلال نبود، بلکه عوامل آن بیعلاقگی، بی باوری و عدم شرکت آگاهانه مردم در انتخابات، بافت قدرت سیاسی مبتنی بر دیوان سالاری در جامعه و جو مسلط سیاسی ایجاد شده با نگرش محافظه کارانه از سوی حاکمیت و کشورهای درگیر در مسایل افغانستان، میتوانست تلقی گردد. در رابطه به اینکه آقای اشرف غنی احمد زی در جریان مبارزات انتخاباتی مدل "هشت زون" را مطرح کرده باشد، شاید هدف زون های امنیتی بوده است، همانگونه که شما در پرسش خویش اشاره کرده اید، در سالهای حاکمیت حزب دموکراتیک خلق افغانستان در سالهای هشتاد، این زون ها از جمله بخاطر مسایل امنیتی ایجاد شده بود. همچنان در طرح دوکتور عبدالله با اتکا بر سیستم پارلمانی در برابر سیستم ریاستی و انتخابی بودن والی ها، صرف به برخی از عناصر تمرکز گرایی اشاره شده بود، درحالیکه در این رابطه از نظام های مبتنی بر شوراهای مردمی که در بسیاری از کشورهای جهان خواه فدرال و خواه غیر فدرال، معمول است، میتواند حرف در میان باشد؛ یعنی ایجاد شوراهای محلی انتخابی قدرت و اداره دولتی از سطح روستا ها تا ولایات با صلاحیتهای گسترده اجرایی، قانون گذاری محدود و قضایی که در سالهای هشتاد در افغانستان نیز عمومیت یافته بود. تشکیل شوراهای برپایه قانون ارگان های محلی قدرت و اداره دولتی در آن سال ها میتوانست مقدمات گذار تدریجی بسوی یک جامعه فدرال در افغانستان تلقی گردد. تجربه ما بر آنست که حرکت بسوی تمرکز زدایی نه تنها گرایش فرار از مرکز را تقویت نمی کرد، بلکه موجب همگرایی، همبستگی و همیاری بیشتر میان بخش های مختلف کشور و مردم میگردد و خواست دولت مرکزی را برای جلب نیروهای مخالف در بخشهای مختلف کشور در راستای تأمین صلح و امنیت، تحقق می بخشید.

فیاض نجیمی بهرمان: اگر موافق باشید، آرزو دارم تا از مقوله فدرالیزم گذار بکنیم به سوی سیاست، یعنی میخواهم کمی هم به مسایل سیاسی و به ویژه مسایل آتیه جنبش دادخواهانه کشور تماس بگیرید. روشن است که شما از تجارب بسیار غنی سیاسی برخوردار هستید. تصادفی نیست که روزنامه گاردین هم چند سال پیش به این حقیقت اذعان نموده بود. شاید مسایلی را که میخواهم مطرح نمایم با آنچه که شما انتخاب نموده اید یعنی وقف به امر پژوهش، اندکی فاصله داشته باشد، اما در هر صورت خواهشمندم نظریاتتان را با خوانندگان شریک بسازید.

چنانکه هویدا است، شما در تمام زندگی سیاسی تان به طور فعال از نظریه پی دادخواهانه به سود گروه های فرو دست دفاع نمودید. آیا تاکید بر نظریه فدرالی، بالفرض باعث تضعیف دفاع از خواست های اساسی توده های زحمتکش - یعنی زدودن فقر، نابرابری در همه عرصه ها، حق کار، تحصیل، صحت وغیره - نمی شود؟

سلطان علی کشتمند: در پاسخ به بخش اول این پرسش یادآور میشوم که در ضمن طرح مسایل مربوط به پژوهش در همایش کانون درلندن به تاریخ ۳۰ می ۲۰۰۹ به مسأله ای که شما اشاره کرده اید پس از بررسی وضع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در کشور و برشمردن وظایف نیروهای دموکراتیک و دادخواه چنین پرداختم:

« در مورد اینکه آیا اهمیت و مسئولیت چنین و وظیفه سترگ و خطیر درجو حاکم در کشور و در جهان بدرستی درک گردیده است و آمادگی برای انجام آنها وجود دارد یا نه، مورد سوال است. بعنوان پاسخ مقدماتی به این پرسش مهم، باید گفت که صرف با تشکل و اتحاد عمل گسترده مجموعه نیروهای واقعاً ترقیخواه و دموکراتیک جامعه ما در وجود یک جبهه یا جنبش دموکراتیک و عدالتخواه، با اتخاذ سیاستی کارا و پویا در مطابقت با نیازهای واقعی کنونی کشور و مردم و با ایفای مؤفّقانه وظایف دموکراتیک، میتوان به مراحل بعدی جنبش ملی، میهنی، دموکراتیک و عدالتخواهانه گام نهاد. »

به باور من هرگونه حرکت و فعالیت سیاسی سازمان داده شده بسود توده های مردم در شرایط کنونی حکمفرما در کشور، از سوی سازمان ها و نیروهای پراکنده سیاسی به تنهایی راه بجایی نمی برد. تجربه انتخابات اخیر برای ریاست جمهوری در افغانستان این واقعیت را بیان کرد. در حال، بخاطر مؤثریت مبارزه دادخواهانه ضرورت است تا مجموعه سازمان ها و نیروهای دموکراتیک و عدالتخواه گردهم آیند و تلاش های خویش را مشترک بسازند. وحدت و یکپارچگی این سازمان ها و نیروها که قابل ملاحظه اند در یک سازمان واحد ایدآل و آرمانی است، ولی تجربه ثابت کرده است که با تأسف دشواری هایی سر راه اتحاد و وحدت کامل سازمانی نیروهای دموکراتیک و ترقیخواه وجود دارد. آنچه در لحظه کنونی قابل دسترسی به نظر میآید اینکه آنها با حفظ هویت و رهبری جداگانه و استقلال سیاسی و سازمانی هر یک، در یک جبهه یا جنبش دموکراتیک و عدالتخواه، گردهم آیند.

چنین جبهه یی از لحاظ ماهیت باید دموکراتیک و دادخواهانه باشد. زیرا هر دو، دو جزء متشکله یک هویت مشخص است. باین معنی که چنین جبهه ای باید از یکسو بر پایه دموکراسی استوار باشد و بر این محور کار و حرکت نماید و از سوی دیگر خواستهای آن مبتنی بر عدالت اجتماعی و برابری تدوین گردد. این بمعنی همراه بودن دموکراسی با عدالت بر پایه همدیگر است. بخاطر توضیح روشنتر مسأله نخست تعریفی از دموکراسی و سپس عدالت عام و بویژه عدالت اجتماعی در اینجا ارائه میگردد:

همه میدانند که دموکراسی از زبان یونانی گرفته شده و بمعنی «حاکمیت مردم» است؛ یعنی شکلی از حاکمیت است که در آن قدرت دولتی بوسیله اکثریت مردم در یک کشور یا در یک ایالت بگونه مستقیم ویا از طریق نمایندگان انتخابی ایشان بدست گرفته میشود و در آن بوسیله قانون اساسی، حقوق اساسی شخصی و سیاسی، انتخابات آزاد و محاکم حقوقی مستقل تضمین میگردد. عناصر اساسی دموکراسی معاصر عبارتند از: تضمین حقوق بشر، جدایی قدرت میان مؤسسات دولت: حکومت (قوه اجرائیه)، پارلمان (قوه مقننه)، محاکم حقوقی (قوه قضائیه) و همچنان آزادی بیان و اندیشه و دولت مداری خوب بر محور منافع عامه، نبود فساد اداری و مجال ندادن به افراد و نهادهای سرکوب کننده و ساکت کننده مردم یا شهروندان، از مشخصات آن است. باین طریق، در یک نظام دموکراتیک، مردم عادی یا عوام بعنوان منشأ اولی قدرت سیاسی شناخته میشوند و حاکمیت دولتی از میان مردم برمیخیزد و توسط آنان یا نمایندگان منتخب ایشان اعمال میشود. بنابراین، یک جامعه هنگامی دموکراتیک پنداشته میشود که حقوق و امتیازات توده های مردم نه تنها بلحاظ قانونی به رسمیت شناخته شود، بلکه در عمل تحقق یابد. این در صورتی امکانپذیر است که حکومت متعلق به توده های مردم باشد و نه یک طبقه یا گروه های صاحب امتیاز، اگرچه کدام اکثریت میکانیکی با فریب و خدعه به نمایش گذاشته شود. حتی در صورت کسب کدام اکثریت که در پی امتیازات طبقاتی، ارثی و مطلقه باشد با معیارهای دموکراسی راستین سازگاری ندارد. توماس جفرسن سومین رییس جمهوری ایالات متحده امریکا و مؤلف اصلی "اعلامیه استقلال" در مورد اکثریت و اقلیت حرف خوبی دارد. وی میگوید: «دموکراسی چیزی بیشتر از حاکمیت انبوهی از مردم نیست که در آن پنجاه و یک درصد، حقوق چهل و نه درصد دیگر را با خود میبرد.»

آری، دموکراسی حاکمیت اکثریت مردم و جامعه است، ولی اکثریتی که دارای مشروعیت سیاسی باشد و با شیوه های دموکراتیک به حقوق ملی و شهروندی تمام مردم نه تنها احترام گذاشته شود، بلکه این حقوق در عمل تحقق یابد. این در صورتی امکان پذیر است که دموکراسی و عدالت باهم همراه باشد و آزادی و برابری سیاسی و اجتماعی تأمین شود و فرهنگ انسان مدار و تساهل و برده باری در جامعه ترویج گردد. کارل مارکس فیلسوف بزرگ اجتماعیات و بنیادگذار سوسیالیزم علمی از ساختار جامعه ای پشتیبانی میکرد که مبتنی بر اصول و آرمان های دموکراتیک باشد و منجر به آزادی بشریت گردد.

اما در مورد مشروعیت سیاسی باید گفت: هر نظام سیاسی ای را که مردم بخواهند حق دارند برگزینند و موافقت ایشان بر پایه اراده عمومی آزادانه و آگاهانه ابراز گردد. بنابراین، دموکراسی واقعی بدون عدالت اجتماعی و برابری بوجود آمده نمیتواند، زیرا این دو (عدالت و برابری) بخش هایی از دموکراسی اند. مطلب دیگر اینکه: دموکراسی و نهادهای دموکراتیک باید در میان جامعه و مردم رشد یابد. در اینصورت دموکراسی آگاهانه خواهد بود، قابل دفاع و ماندگار؛ در غیر آن بیروکراتیک و غیر شعوری بوده و با رفع فشار از برون از هم خواهد پاشید. چنانکه مهاتما گاندھی رهبر برجسته سیاسی و معنوی هند ابراز میدارد: «روح دموکراسی از برون تحمیل نمیشود، بلکه از درون برمیخیزد و برای حفظ دموکراسی، مردم باید احساس استقلال، احترام به خود و برابری داشته باشند». این مسأله در مورد افغانستان کنونی نیز صدق می نماید که دموکراسی صادر شده از برون بجز تاحدودی در زمینه آزادی بیان و تشکلات سیاسی بدرستی در جامعه راه ننگشود و از آن برای زمینه سازی بیروکراسی، تبارگرایی و تفاوت های بزرگ طبقاتی استفاده گردید. البته این حرف بمعنی آن نیست که دموکراسی رد گردد یا نامناسب خوانده شود، بلکه باید پایه های دموکراسی واقعی در جامعه همراه با شیوه ها و نهادهای دموکراتیک، تأمین استقلال و آزادی مردم و تحقق عدالت اجتماعی و برابری سیاسی، حقوقی و اجتماعی، بنانهاده شود. البته این کاریست که با مبارزه آگاهانه از سوی نیروهای دموکراتیک و عدالتخواه و با شرکت توده های مردم میتواند انجام گیرد.

در پاسخ به بخش دوم پرسش شما باید اظهار بدارم که باور داشتن به نظام فدرال و جانبداری از آن نه تنها بمعنی پشت کردن به اندیشه های دادخواهانه پیشین و کنونی وانصراف از پشتیبانی از خواستهای عادلانه اقشار زحمتکش جامعه نیست، بلکه بمعنی ایجاد زمینه های عینی و عملی برای رهایی و رفاه توده های مردم متعلق به گروه های انتیکی و بخش های مختلف کشور خواهد بود. زیرا حقوق برابر شهروندی و ملی برای تمام اقوام و ملیت های گوناگون ساکن در کشور در یک نظام دموکراتیک فدرال بخش مهمی از تأمین عدالت اجتماعی در جامعه است و با ایجاد واحد های سیاسی اجرایی جداگانه در چهارچوب یک دولت واحد مرکزی گام استواری در جهت حل مسأله ملی در کشور برداشته خواهد شد.

با جلب علاقمندی تمام مردم، امکانات در جهت رشد و پیشرفت اجتماعی و اقتصادی، در جهت زدایش فقر و بیکاری، ایجاد زمینه های آموزش و پرورش همگانی، نهادهای متناسب بهداشت و درمان و در مجموع بخاطر بهبود شرایط زندگی توده های مردم و بویژه اقشار و لایه های زحمتکش، فراهم خواهد شد. ولی با تمرکز قدرت در دست یک دولت خودکامه بیروکراتیک، گروه های محدودی از مافیای قدرت دارای نفوذ نیرومند سیاسی و اقتصادی سود خواهند برد و فاصله میان تهی دستان و ثروتمندان بیشتر خواهد شد.

تجربه عملی نشان داده است که در افغانستان تاکنون با تمرکز قدرت در دست تمامیت خواهان زمینه های نادیده و ناشنیده انگاشتن خواستهای مردم، فساد، بیعدالتی، ستم و عقب ماندگی فراهم بوده است. رخدادهای خونین زیادی و از جمله معروف ترین آنها در ولایات جوزجان و بغلان و برخی از ولایات دیگر در سالهای اخیر از سوی والی های گماشته شده بمشاهده رسیده است. پرسش در اینجا است که گردانندگان و کارمندان دولتی گماشته شده از سوی مرکز برولایات و بخش ها که انتخابی و پاسخگو در برابر مردم و آشنا با خصوصیات،

فرهنگ و رسوم مردم نیستند چگونه و با چه انگیزه های ملی، قومی، زبانی و فرهنگی میتوانند به توده های مردم صادقانه خدمت نمایند.

در نظام فدرال، برابری شهروندان از لحاظ قانونی تضمین میگردد و تبعیض بر اساس قومیت، فرهنگ و زبان و موارد دیگر نه تنها غیر قانونی اعلام میگردد، بلکه در عمل بخش مهمی از عدالت اجتماعی در جامعه تأمین میگردد. آنچه که خیلیها مهم است اینکه تضادهای قومی یا ملیتی میان ملیت های باصطلاح فرادست و فرودست و در نتیجه تنشهای قومی در نظام فدرال پایان میپذیرد. افزون بر آن، فدرالیسم راه را برای رشد و توسعه فرهنگی در بخش های عقب مانده نیز هموار میسازد و نشانه های تمدن و برابری در دور افتاده ترین مناطق به تدریج پدیدار میگردد و مردم خود علاقمند به تعیین سرنوشت خویش میگرددند.

در شرایط کشوری مانند افغانستان که هنوز درگیر جنگ طولانی و ویرانگر است، عاقبت اندیشی عقلانی حکم می نماید که توجه و همکاری توده های مردم را بخاطر تأمین صلح و امنیت سراسری در کشور باید جلب نمود. نظامی کارآمد ضرورت است تا پویایی و نوگرایی جای ایستاگرایی، بلای رشوت و فساد، یکسونگری، سوء مدیریت و بی لیاقتی کنونی را در نظام اداری از بالاترین تا پایین ترین مقامات در نردبان قدرت بگیرد. به باور من، چنین نظامی دارای نفوذ سیاسی دوامدار بملاحظه این همه تنوع نژادی، قومی، زبانی، مذهبی و منطقی در کشور، میتواند فدرالیسم باشد.

سازمان ها و نیروهای ترقیخواه و عدالت جو که در پی آگاهی، رهایی و سازماندهی اقشار و لایه های پایینی و میانه جامعه از میان تمام ملیت ها، اقوام و تبارهای افغانستان هستند، باید به مسأله نظام سیاسی و اداری آتی کشور بپردازند. شاید فدرالیسم دموکراتیک یکی از عمده ترین مسائلی باشد که در برنامه یک جبهه دموکراتیک و عدالتخواه وجه مشترک و مشخص را بیان خواهد کرد.

فیاض نجیمی بهرمان: در سالهای اخیر تلاش های زیادی در جریان بوده تا جنبش دادخواهانه در کشور دوباره احیا شود؛ تعداد زیاد سازمانها ایجاد شدند، اما هیچکدام رشد ارتقایی - هم از منظر کمی و هم کیفی - نداشته است. علت آن در چیست؟

سلطان علی کشتمند: نامساعد بودن شرایط در درون کشور برای مبارزه فعال ترقیخواهانه و پراکنده شدن گروه های بزرگی از مبارزان در برون از کشور موجب گردید تا سازمان ها و نیروهای کوچک متشکل از هواخواهان معین بگونه جداگانه ایجاد گردد. افزون بر آنکه در سطح جهانی برای مدتی گذرا جنبش چپ و دموکراتیک دچار ضعف و شکستگی گردید، در درون و برون افغانستان نیز شک و تردیدهای زیادی میان گروه های مبارز و آگاه در رابطه به شیوه های مبارزه بوجود آمد. حتی در میان برخی از افراد و گروه های وابسته به جنبش چپ در زیر تأثیر بقایای تبلیغات سنگین دوران جنگ سرد روحیه سستی و ناباوری رخنه کرده بود. تقریباً در دوران یکدهه، یعنی سال های نود میلادی سده پیشین، جنبش آزادیخواهانه در هاله ای از سکوت و بی تفاوتی پیچیده شده بود. این وضع تا حدود زیادی ناشی از پدید آمدن شرایط نوینی در پهنه جهانی و در درون افغانستان بود که نیروهای واپسگرا براهرم های اساسی اقتصاد و سیاست مسلط گردیدند. در چنین اوضاع و احوالی راه انداختن و به پیروزی رساندن مبارزه متحدانه ترقیخواهانه و دادخواهانه از سوی سازمان ها و گروه هاییکه مشی تدوین شده یگانه ای را به پیش ببرند دچار سکتگی جدی گردید. ولی اکنون، وجود تشکیلات معین دموکراتیک، در حدود سی حزب و سازمان سیاسی جداگانه، پارچه های جدا شده از پیکره ج.د.خ.ا. و احزاب دیگر دموکراتیک پیشین در درون و برون افغانستان متشکل از نسل های تجربه دیده و نوینی از مبارزان ترقیخواه و میهن دوستان واقعگرا تا حدودی زمینه ها و امکانات عینی را برای همبستگی و همیاری نیروهای دموکراتیک و دادخواه فراهم آورده اند.

فیاض نجیمی بهرمان: آیا نیاز است تا چپ دادخواه جدیدا ساخته شود، یا از نو، پس از بازسازی فکری، تجدید سامان داده شود؟

سلطان علی کشتمند: به باور من در هر مرحله ای از تکامل جامعه ضرورت است که نیروها و سازمان های چپ و دموکراتیک برنامه های خویش را در مطابقت با شرایط نوین پدید آمده، با استفاده از تجارب مثبت گذشته و متکی بر اصول پذیرفته شده ترقیخواهانه و عدالت جویانه تکامل بخشند، بازنگری و بازنگاری نمایند. هرگاه امکان پذیر می بود که این سازمان ها و نیروها با برنامه واحد در یک سازمان واحد گردهم میآمدند، هدف آرمانی جنبش داخواهانه مردمی افغانستان برآورده میگردید. ولی تجربه چند سال اخیر نشان داد که برغم تلاش های گوناگون با راه انداختن گفتمان ها، مشاوره ها، جلسات، نشست ها، مطرح کردن برنامه ها و حتی رسیدن به توافق های مقدماتی معین، آرمان بهم پیوستن نیروهای ترقیخواه در یک سازمان واحد اگر دست یافتنی نباشد، دور و دشوار به نظر میرسد. بنابراین، راه دیگری را برای رسیدن به این هدف آرمانی بزرگ باید در لحظه کنونی تا ایجاد زمینه های عینی برای اتحاد سازمانی، پیدا کرد و با روان ناامیدی و یا بسنده کردن به دستاوردهای موجود، مبارزه نمود. به باور من، تجمع سازمان ها و نیروهای دموکراتیک و ترقیخواه در یک **جبهه دموکراتیک و عدالتخواه** امکانپذیر است.

فیاض نجیمی بهرمان: قسمیکه می بینیم سعی و اهتمام زیاد برای نزدیکی نیرو های دادخواه صورت میگیرد، اما تلاش های تا اکنون موجود، نتایج ملموس نداشته است.

سلطان علی کشتمند: دلایل زیادی وجود دارد که چرا تلاش های وحدت طلبانه بی نتیجه ماند، از دلایل عینی گرفته تا ذهنی که تا حدودی در پاسخ به پرسش پیشین توضیح گردید. ولی اکنون امکانات معین برای گردهم آیی نیروهای ترقیخواه و عدالتخواه در چهارچوب یک برنامه مشترک پدید آمده است؛ زیرا تجربه ثابت کرده است که با پراکندگی نیروها، دیگر نمیتوان هیچ کار مؤثری را بسود رهایی، آزادی و بهبود زندگی توده های مردم رنج دیده افغانستان انجام داد. تجربه از سرگذراندن انتخابات ریاست جمهوری در افغانستان بویژه به وضاحت تمام نشان داد که از یکسو نیروهای عقب گرای سیاسی از هیچ ترفند برای گمراهی توده های مردم دریغ نمی ورزند و از سوی دیگر با نبود وحدت عمل در میان نیروهای ترقیخواه در این مبارزه دشواری هایی پدید گردید. در پاسخ به این پرسش شما که چرا تاکنون تلاش های وحدت طلبانه نتایج ملموس نداشته است، باید گفت که افزون بر تفاوت های موجود در برداشت ها، اندیشه ها، برنامه ها و شیوه های عملکرد این سازمانها، وجود مسایل و علاقمندی های شخصی و گروهی پیشین و کنونی نیز نقش معین داشته است. باینجهت، از ایجاد جبهه دموکراتیک و عدالتخواه حرف در میان است. در چنین جبهه ای با پیش کشیدن **برنامه ای فشرده که نقاط عمده اندیشه ها و باورهای شرکت کنندگان را ارائه بدهد**، امکانات برای گرد همآیی شمار بیشتر سازمان ها و نیروهای دموکراتیک امکان پذیر خواهد شد. چنین جبهه ای بعنوان جنبشی که مدافع حقوق و آزادی های توده های مردم باشد، متشکل از احزاب و سازمان های مترقی میتواند آلترنیو سیاسی را در کشور پدید آورد. میگویند که در سیاست یک اقلیت متشکل یک اکثریت سیاسی است.

وجه مشخصه این جبهه باور داشتن به دموکراسی و مبارزه دموکراتیک و همراه ساختن آن با عدالت اجتماعی و برابری خواهد بود.

فیاض نجیمی بهرمان: میخواهم به یک نکته دیگر تماس بگیرم. من به این باورم که مشکل اساسی و بن بست های حرکتی دادخواهان کشور عبارت از بحران در پارادایم فکری آن است. تجربه هم نشان داد که پارادایم فکری گذشته دیگر مردود شده است. آیا شما به الگو های جدیدی باور دارید؟

سلطان علی کشتمند: تفاوت هایی که از لحاظ اندیشه بی درمیان گروه ها و نیروهای دموکراتیک و عدالتخواه وجود داشته تا حدودی موجب جدایی ها و تکروری ها گردیده است و اما عامل ذهنی، موضعگیری های شخصی و جانبداری های گروهی را نیز در این ارتباط نباید نادیده گرفت. باین مناسبت ایجاد جبهه برای گردهم آیی نیروهای دموکراتیک و عدالتخواه پیشنهاد گردیده است تا از یکسو پایگاه مشترک از لحاظ اندیشه بی و برنامه بی بوجود آید و ازسوی دیگر سازمان ها باحفظ استقلالیت خویش در اندیشه و عمل، رهبری سازمانی و فعالیتهای سیاسی به آن بپیوندند و امکانات و نیروی خویش را بخاطر تحقق هدفهای مشترک یکجا بکار بگیرند. به باور من تفاوت ها در دیدگاه های گذشته حتی در شرایط تغییر یافته کنونی به آن حدی نیست که مانع همگرایی و همبستگی سازمان ها و نیروهایی گردد که برپایه باور ها، اندیشه ها و عملکردهای پیشین بوجود آمده اند.

فیاض نجیمی بهرمان: بعضی از کسانی را شاهد بوده ایم که به شدت رادیکال می اندیشند، و گاهی حتا شما را به پشت کردن به باور دیروزی تان نقد می نمایند. یعنی آنها نمیخواهند این جهانی را که دستخوش دگرگونی های عمیق گشته است، درک کنند. جریان جهانی شدن سرمایه، پس از سقوط شوروی، جهان را به «دهکده» مبدل ساخته است. پرتگاه میان فقر و ثروت را از یکسو و بیعدالتی در کل را از سوی دیگر به شدت تقویت بخشیده است. درین وضعیت، عمده ترین شاخصها و مؤلفه های فکری جنبش چپ و دادخواهانه آینده کشور چی می تواند باشد؟

سلطان علی کشتمند: برنامه های احزاب و سازمان های ترقیخواه و عدالتجو در صورت تشکل سیاسی آنها در یک سازمان واحد و در غیر آن در یک جبهه میتواند گزینه هایی برای یک برنامه عمومی مشترک باشند. در پاسخ به پرسش شما باید گفت که من باورهای دیروزی شخص خویش را در کتاب خاطرات خویش و در نوشته ها و بیانیه های سال های اخیر توضیح کرده ام و به تکرار آنها در اینجا نمی پردازم. در اوضاع و احوال کنونی درحالیکه از تغییرات پدید آمده در عرصه جهانی و در کشور چشم پوشی نمی نمایم، ولی به این باورم که اصول اساسی عقیدتی من و غالب یاران دیروزی همان ها اند که گفته ایم و به آنها عمل کرده ایم. بنابراین، من به باورهای دیروزی خویش پشت نکرده ام. باور من برخورد واقعگرایانه در برابر مسایل عمده و نوین، بازنگری برخی از باورها و عملکردهای سیاسی پیشین که در شرایط کنونی ناکارآمد و نادرست ثابت گردد و به پیش کشیدن مطالب جدید در چهارچوب اصول پذیرفته شده خواهد بود و آرزو منم که چنین برداشت و برخوردی «تجدید نظر طلبی» تلقی نگردد.

این بحث را که عمده ترین شاخص ها و مؤلفه های فکری جنبش چپ و دادخواهانه در آینده مطابق به بند اخیر این پرسش شما چه خواهد بود، بهتر است که آنرا برای یک گفتمان عمومی و فراگیر میان احزاب و سازمان های دموکراتیک و عدالتخواه بگذاریم و به خرد جمعی باور و اتکا نماییم. بگمان من این عرصه فکری بکر و نوین به پژوهش ژرف و جمعی نیاز دارد.

فیاض نجیمی بهرمان: از نظر ساختاری آیا مدل های سازمانی گذشته، که عمدتا بر محور سانترالیزم دموکراتیک عمل میکرد، اکنون هم باید حفظ گردد؟

سلطان علی کشتمند: در شرایط کنونی که از یکسو در درون افغانستان زیر عنوان دموکراسی سیاسی برای آزادی بیان و آزادی تشکلات سیاسی امکانات معینی بوجود آمده است و در جهان برون از آن در این زمینه ها محدودیت هایی وجود ندارد، تکیه بر جبهات دموکراتیک از لحاظ ساختاری و بیان آزادانه اندیشه ها و مشاوره ها بیش از هر زمان دیگر موجه و امکان پذیر است. افزون بر آن، به باور من، درحالیکه از دموکراسی و عدالت انسان مدار و گسترده در جامعه جانبداری می شود، در درون سازمان ها نیز روش های دموکراتیک را از پایین به بالا و در پهنا باید بگونه گسترده ای بکار گرفت.

فیاض نجیمی بهرمان: یکی از مسایل عمده اینست که تعداد زیاد فعالین سیاسی دادخواه، هم اکنون در مهاجرت به سر می برند. به نظر شما، در وضع موجود در کشور، آیا این جنبش در داخل فعالیت نماید، یا در خارج؟

سلطان علی کشتمند: از نگاه من در هر جاییکه امکانات تشکل و مبارزه سیاسی بنام مردم افغانستان وجود داشته باشد، چه بهتر که در پیوند با مسایل، رویدادها و اوضاع و احوال میهن و بخاطر ایجاد تحول در زندگی توده های مردم انجام گیرد. هم اکنون شمار بزرگی از مبارزان آزادیخواه بنا بر ناگزیری هاییکه بوجود آمد، در برون از افغانستان به سر میبرند و به فعالیت های آگاهانه سیاسی می پردازند و شمار بزرگی در داخل کشور در احزاب و سازمان های دموکراتیک و عدالتخواه متشکل شده اند. اکنون امکانات پشتیبانی متقابل، همکاری ها و هماهنگی های معین میان نیروهای دموکراتیک همسو در داخل و خارج کشور بوجود آمده است که مایه دلگرمی است.

فیاض نجیمی بهرمان: من به این باورم که از نظر سنی شیفتگان و مبارزان راه حق و عدالت رو به پیری میروند، این معضله را چگونه حل باید نمود؟

سلطان علی کشتمند: این مسأله نه تنها در مورد شخصیت های مربوط به افغانستان، بلکه در همه جا مطرح است. البته معلوم است که شخصیت های سیاسی و اجتماعی که رو به پیری میروند، اندیشه ها، یافته ها و تجارب خویش را بی دریغ در اختیار نسل های نوینی از مبارزان و فعالان ترقیخواه و عدالت جو و سازمان های آنان قرار خواهند داد. شخصیت های بی که صادقانه و با وقف در راه خدمت به توده های مردم زندگی خویش را سپری کرده و به سنین بالا رسیده اند، احساس خوشنودی و خوشبختی خواهند کرد که به کارکردهای ایشان از سوی نسل های نوینی از آزادیخواهان ارج گذاشته میشود و شخصیت انسانی و اجتماعی ایشان مورد احترام قرار می گیرد.

من به این باورم که هرگاه شرایط و ضرورت ها برای انجام مبارزه سیاسی از یکسو و اراده سیاسی شخصی و گروهی و فضای همکاری وجود داشته باشد، پیوسته نسل های نوینی از مبارزان دادخواه راه پیشینان را با اندیشه ها و راهکارهای نوین و تکامل یافته ادامه خواهند داد. برای من شخصاً مایه خوشنودی است که فرزندان صادق میهن در وجود احزاب و سازمان های ترقیخواه درفش میارزه دموکراتیک و عدالتخواهانه را در درون و برون افغانستان همچنان برافراشته نگهداشته اند.

فیاض نجیمی بهرمان: یک حرکت دادخواهانه جدید مواضع اش را با حضور نظامی و سیاسی غرب در کشور چگونه تنظیم نماید؟

سلطان علی کشتمند: این معضله جدی است که نمیتوان از یکسویا این وضع کاملاً دمساز شد و از سوی دیگر منتظر فردای نامعلوم نشست. تا آنگاه که به حضور نظامی خارجی با تجهیز نیروهای نظامی و امنیتی کشور و تأمین صلح و امنیت نسبی پایان داده شود، میتوان به کار سازماندهی و مبارزه فعال سیاسی پرداخت و آلترنتیف سیاسی قابل توجهی را بوجود آورد. البته وظیفه میهن دوستان واقعی است که از روند عادی ساختن اوضاع در داخل کشور و برگشت نیروهای خارجی با جاگزینی نیروهای میهنی، پشتیبانی نمایند.

فیاض نجیمی بهرمان: رابطه جنگ و چپ چگونه تعریف گردد؟

سلطان علی کشتمند: نیروهای دموکراتیک و چپ عدالتخواه در هر حال با جنگ ناسازگاراند. زیرا جنگ عامل و حامل خشونت و ویرانگری است و هستی و زندگی توده های مردم را برباد فنا میدهد، درحالیکه نیروهای چپ دموکراتیک جانبدار جدی آبادانی و سازندگی هستند و تمام امکانات خویش را برای رهایی، آزادی و رفاه مردم زحمتکش وقف می نمایند.

در فضای صلح و امنیت که اهمیت حیاتی برای توده های مردم کشور دارد، امکانات مبارزه فعال بوجود خواهد آمد. ولی جنگ در صورتی پایان خواهد یافت که توده های مردم آگاهانه و داوطلبانه در این روند شرکت ورزند. لازم است که افزون بر آگاهی مردم، منافع ایشان در نظر گرفته شود و در عمل تحقق یابد. مردم در شرایطی میهن، سرزمین و دارایی های آن را از خود خواهند شمرد و به دفاع از آن ها برخوانند خاست که در آن ذینفع باشند.

فیاض نجیمی بهرمان: ما اکنون در باره راه های برون رفت از جنگ بحث نمیکنیم، چون هدف ما بحث روی بازسازی و تجدید سازمان چپ است. به نظر شما چپ را با دموکراسی می توان همپیوند ساخت؟

سلطان علی کشتمند: در واقعیت امر چپ دموکراتیک از دموکراسی جدایی ناپذیر است. زیرا دموکراسی حاکمیت مردم و برای مردم تعریف میشود و نیروهای چپ نیز برای تحقق این اندیشه و اصل مبارزه می کنند. در هیچ جا دیده نشده است که سازمان های چپ در برابر دموکراسی و نهادهای دموکراتیک قرار گرفته باشند. البته در سده پیشین از سوی برخی از احزاب و سازمان های چپ اشتباهات بزرگی در رابطه به دید و درک دموکراسی و برداشت از آن در حیات درونی و ساختاری حزب و جامعه صورت گرفت که پیامدهای ناگواری را در پی آورد. ولی من به این باور هستم که آنچنان اشتباهات دیگر از سوی نیروهای چپ دموکراتیک تکرار نخواهد شد، بجز اینکه خیلی مقطعی و محدود باشد.

دموکراسی چون آب و هوا برای مردم و آنانیکه بخاطر آزادی، رفاه و خوشبختی مردم مبارزه می نمایند، اهمیت دارد. در شرایط دموکراسی و فضای دموکراتیک در جامعه، اندیشه ها و فعالیت های نیروهای دموکراتیک و ترقیخواه رشد و گسترش می یابد. ما تجربه حزب دموکراتیک خلق افغانستان و احزاب و سازمان های دیگر ترقیخواه و عدالت جو را بخاطر داریم که چگونه در بستر دموکراسی ایکه اگرچه بلحاظ ماهوی در نظام پادشاهی صوری و نیم بند بود و نه بنیادی، مراحل رشد و تکامل خویش را پیمودند و به آترنتیف بزرگ سیاسی مبدل گردیدند. در شرایط کنونی نیز که دموکراسی سیاسی بویژه در وجود آزادی بیان و تشکلات سیاسی پا در میان گذاشته است، امکانات برای مبارزه فعال و کشاندن توده های مردم بسوی آن وجود دارد و این در صورتیکه نیروهای دموکراتیک و عدالتخواه پیرامون برنامه ای پاسخگو به خواست های اساسی مردم در شرایط تغییر یافته کنونی گردهم آیند.

فیاض نجیمی بهرمان: آیا حرکت دادخواهانه یک حرکت چپ نیست؟ اگر آری آیا منظور از چپ صرفا نیرو های سیکولار یا دنیوی است، یا دینی را نیز احتوا میکند؟

سلطان علی کشتمند: آری، جنبش دموکراتیک و عدالتخواهانه کنونی در افغانستان یک حرکت چپ است، ولی چپ دموکراتیک و در مطابقت با شرایط مشخص کشور. برای اینکه چپ طیف وسیعی از نیروها را دربر می گیرد و در ارتباط به ترکیب و ساختار اجتماعی و آرایش نیروها در جامعه های گوناگون توجهات متفاوت دارد، نخست باید از چپ سیاسی تعریفی عام بدست داد. زیرا، این مقوله از لحاظ اعتقاد به اینولوژی ها و مواضع سیاسی گوناگون در تقابل با راست سیاسی بگونه های معین تعریف میگردد. و اما در رابطه به پرسش

شما، بطور کلی منظور از چپ عقاید دینی و مذهبی نه، بلکه بیشتر ساختار اجتماعی قدرت و تغییر آن بخاطر توزیع ثروت در جامعه مطرح است.

اصطلاح چپ برای نخستین بار در جریان سال های انقلاب کبیر فرانسه که از ۱۷۸۹ آغاز گردید، بکار رفت. جمهوری خواهان و بویژه جمهوری خواهان رادیکال و جنبش کارگری بمثابه چپ سیاسی یاد میشدند و بطور کلی در طول سده نهم مدافعان جمهوری، چپ و مدافعان پادشاهی راست نامیده میشدند. از نیمه سده نهم اصطلاح چپ برای اشکال گوناگون سوسیالیزم بکار میرفت.

اکنون چپ در ارتباط به نیروهای معین اطلاق میشود. در غرب بگونه عمومی دوجناح عمده وجود دارد: جناح چپ و جناح راست که اغلب چپ و راست نامیده میشوند و قدرت حاکمه از دست یکی به دیگری انتقال می یابد و از دو صد سال باینسو دموکراسی غربی چنین بوده است. درحالیکه هر دو جناح مدعی آزادی و برابری هستند، ولی در تئوری، راست بیشتر بر آزادی تکیه می نماید و چپ بر برابری. همچنان گفته میشود که جناح راست یا محافظه کاران جانبدار بقای نظم اجتماعی موجود است و جناح چپ تغییر اجتماعی را مطرح میسازد. از راست سیاسی بیشتر ثروتمندان و از چپ سیاسی مردم عادی پشتیبانی می نمایند. در بسیاری از دموکراسی ها جناح چپ به جانب چپ پارلمان و جناح راست بجانب راست است می نشینند. در این باره شاعری انگلیسی زبان حرف جالبی دارد: « به مجالس پارلمان ها وارد شوید، تفاوت ندارد که کدام سوی راهرو بنشینید، تغییری پدید نمیشود و در حکومت انقلابی صورت نمی گیرد». بدینگونه در واقعیت امر هر دو (چپ و راست پارلمانی و حکومت های آنها) هدف خویش حفظ نظام سرمایه داری را قرار داده اند و چپ واقعی مجال کار و تبارز ندارد و به حاشیه رانده شده است.

در بسیاری از کشورهای غربی، چپ طیف وسیعی از مرکز به چپ تا چپ افراطی را دربر میگیرد. اصطلاح از مرکز به چپ نمایانگر جریان عمده سیاسی و شامل سوسیال دموکرات ها و سوسیالیست های دموکراتیک بشمول سبزها است و آنان جانبدار نقش اقتصادی مختلط در بازار آزاد و بخش قابل توجه دولتی اقتصاد در جوار بخش خصوصی رونق یافته هستند، ولی از سیاستهای مبتنی بر مداخله محدود دولت در اقتصاد پشتیبانی می نمایند.

در جهان امروزی اصطلاح چپ و راست سیاسی بیشتر بخاطر نمایش مواضع سیاسی، ایدئولوژی های سیاسی و احزاب سیاسی و یکی در برابر یکدیگر از لحاظ سیاسی مورد استفاده قرار میگیرد.

اما در افغانستان کنونی در شرایط جهان تک قطبی وضع به پیمانانه بزرگی بسود نیروهای راست و راست افراطی تغییر کرده است و نفوذ گسترده نیروهای خارجی سنگینی پله راست را تشویق و تضمین می نماید. نیروهای چپ در کشور ضعیف و پراکنده اند و ضعیف عمل می نمایند. بنابراین، ضرورت است که چپ واقعی و گرایش های راستین چپ دموکراتیک در یک جبهه دموکراتیک و عدالتخواه متحد شوند و مواضع خود را بسود منافع مردم در جامعه احراز و تقویت نمایند.

در پایان این صحبت با استفاده از فرصت آرزومندی خویش را ابراز میدارم که مجموعه اعضای پیشین حزب دموکراتیک خلق افغانستان و دیگر احزاب و سازمان های چپ و ترقیخواه، بازماندگان، دوستان و هواخواهان ایشان که یا در سازمان های جداگانه تنظیم شده اند و یا مترصد باقی مانده اند، گذشته مشترک را نادیده نگیرند و گرد هم بیایند، با پذیرش فرهنگ تساهل و برده باری و انتقاد پذیری بر دشواریها و تفاوت نظرهای کوچک غلبه یابند. مردم رنج دیده افغانستان چنین انتظار و چشم امیدی از ایشان دارند.

اما قابل یادآوری میدانم که من با یاران هم نسل خویش بیش از چهل سال وظایف خویش را در عرصه های سیاسی و اجتماعی به حکم وجدان آگاه خویش به انجام رسانیدیم و من شخصاً هیچگونه چمشداشت و انتظاری برای کدام مقامی رسمی و حزبی امتیازی یا افتخاری ندارم. پشتیبانی معنوی نسل پیشین را کسانی خواهند داشت که در راه وحدت عمل سازمان ها و نیروهای دموکراتیک و عدالتخواه مبارزه نمایند.

بگذار در تحت رهبری نسل نوینی از مبارزان آزادیخواه جنبش دموکراتیک و عدالتخواه به پیروزی های درخشان دست یابد.
از جناب سلطان علی کشتمند سپاسگزارم که با اینجانب گرداننده سایت "دیدگاه" مصاحبه رهنمود دهنده ای را انجام دادند.

فیاض نجیمی بهرمان